

سال ۱۳۸۵، فصل ۲

تابستان ۱۳۸۵

صفحه ۵۹ تا ۷۲

کانت و فلسفه دین

دکتر صالح حسن زاده:

عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده:

آشنایان با تحولات فکری در غرب مدرن می‌دانند که انقلاب کپرنیکی کانت در علوم انسانی، جای دین و اخلاق را عوض کرد و به جای اخلاق متکی به دین (روش سنتی) سخن از دین متکی بر اخلاق گفت؛ و این انقلاب، آغاز انسانی شدن کل پیکره فرهنگ در عصر جدید است.

کانت با تأثر از تحولات عصر روشنگری و در قالب زبان متفکران آن عصر، اعلام می‌کند که: «دین برای زندگی کردن است، نه زندگی برای دین داشتن و دینی که نتواند جوابگوی نیازهای زندگی زمان خود باشد، حق طبیعی آن حذف از صحنه زندگی است.»

به نظر کانت اخلاق و قانونهای اخلاقی است که انسان را به سوی دین می‌برد، نه عکس آن. از این رو، دین نیازمند اخلاق است، نه اخلاق به دین. وجود خداوند عادل و عالم نیز به اعتبار هدف قانون اخلاقی، باید برای عقل عملی ملحوظ گردد؛ به اعتقاد کانت تحقق مفهوم یا ایده نیکی در جهان، به بشر امکان می‌دهد که به یک موجود برتر اخلاقی، توانا و مقدس ادعان کند؛ از این راه دامنه اخلاق تا مفهوم یک قانونگذار اخلاقی مقتدر و بیرون از درون انسان گسترده است. البته این خدای ملحوظ و مفروض عقل عملی و اخلاق صورت عقلی خداوند و قانونگذار اخلاق است، نه خدای خالق جهان و انسان.

این مقاله به صورت محدود و از برخی جهات نظر دینی کانت را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد.

واژه کلیدی: دین، خدا، اخلاق، خیر برتر، انسان.

پیش‌درآمد

تحقیق در باب دین در روش جدید علمی به عنوان تحقیق در بخشی از علوم انسانی تلقی می‌گردد. در زمان کانت هنوز اصطلاح «علوم انسانی» وضع نشده بود و این تعبیر را اخلاف کانت حدود یکصد سال پس از وی به کار بردند. فیلسوفان نوکانتی واژه علوم روحانی را در کنار علوم طبیعی به کار بردند. این اصطلاح به مجموعه‌ای از مطالعات علمی دلالت می‌کرد که انسان موضوع آنهاست اما اینکه تعبیر علوم انسانی از بطن فلسفه‌های نوکانتی برآمد با روح فلسفه کانت بی‌مناسبت نیست و در واقع شرایط تقسیم علوم به طبیعی و انسانی در خود فلسفه کانت فراهم شده بود. تقسیم عقل به نظری و علمی در فلسفه کانت به لحاظ محتوا در واقع، تقسیم علم به طبیعی و انسانی بود.

با اقتدار مسیحیت در تاریخ، اندیشه دین تقریباً رکن اساسی علوم انسانی قرار گرفت و اقتصاد و حقوق و سیاست و... از موضوع و منظر دین مورد بحث و توجه واقع شد. و با آغاز قرون وسطی، اندیشه دینی با عنوان خدا محوری در مرکز علوم انسانی قرار گرفت. اندیشه کلامی متفکران قرون وسطی صرف این شد که بنیاد الهی رفتارهای فرهنگی انسان را در حقوق مختلف اخلاق، دین، سیاست و... بیان کنند.

اما از قرن هفدهم (عصر جدید)، این اندیشه مورد نقادی قرار گرفت و ماهیت علوم انسانی از اولویت به انسانیت و از خدا محوری به انسان محوری گرایش یافت و در یک کلام، علوم انسانی، رنگ الهی خود را از دست داد و انسانی شد. در قرون وسطی باور به تعالی خداوند مرزی ناپیمودنی و سلبی ناگشودنی بین انسان و خدا برقرار گردید و عالم لاهوت بکلی از عالم ناسوت متمایز شد. این تمایز، در عصر جدید تحت تأثیر رنسانس برهم خورد و انسان عصر جدید دم از برابری با الوهیت زد و تدریجاً انسانیت مدرن جای الوهیت قرون وسطی را گرفت.

نتیجه‌ای که از تحقیقات متأخر (قرون نوزده و بیست) به دست آمده است، نشان می‌دهد که نسبت علوم انسانی بر علوم طبیعی، نسبت زیر بنا به روبناست. امروز به برکت مطالعات جدید در مورد نسبت این دو شاخه معرفت با یکدیگر، تردید نداریم که رشد صنعت به عنوان پی‌آمد علوم طبیعی، نتیجه تحول در ارزش‌های اخلاقی است به حوزه علوم انسانی مربوط است؛ و در حقیقت این نظام ارزش‌هاست که شرایط صنعتی و تجاری و اقتصادی را تعیین می‌کند. این نظام ارزش گذاری‌ها در عصر جدید توسط کانت معروض انقلاب واقع شد. انقلاب کپرنیکی کانت در علوم انسانی جای دین و اخلاق را عوض کرد و به جای اخلاق متکی به دین (روش سنتی) سخن از دین متکی بر اخلاق گفت؛ و این انقلاب آغاز انسانی شدن کل پیکره فرهنگ در عصر جدید است.^۱

پیش از بیان نظر کانت درباره دین، مطالعه اجمالی در باب دین، هر چند گذرا با توجه به آنچه قبل از کانت و بعد از وی در مورد دین گفته‌اند، می‌تواند مفید باشد:

۱- نقادی دین

تفکر انتقادی را در عصر جدید کانت تأسیس کرد اما پیش از وی در فلسفه‌های دکارت و اسپینوزا و لاک و بارکلی و هیوم، شرایط آن فراهم شده بود. اینکه کانت اعتراف کرده است که هیوم او را از خواب جزمیت بیدار کرد، بخشی از این بیداری باید مربوط به آگاهی دینی کانت باشد. زیرا کانت در کتاب دین در محدوده عقل تنها، تفسیر تازه‌ای از دین آورده است که دست کم در غرب پیش از کانت سابقه چندانی نداشته است. در فلسفه دین کانتی بیش از هر جای دیگری عقلگرایی ریشه‌ای وی آشکار می‌شود. وقتی که کانت، در سال ۱۷۹۳، کتاب «دین در محدوده عقل محض» را منتشر کرد، توفانی از خشم و اعتراض در میان محافل حاکم دولت پروس برانگیخت، و مهم‌تر از همه سبب شد که امپراتور پروس شخصاً مخالفت شدید خود را با این کتاب و نویسنده آن اعلام کند. دولت پروس این اثر را برای آیین مسیحیت پروتستان و کلیسای آن خطرناک یافت و با فرمانی تهدید آمیز کانت را از هرگونه انتشار چنان عقاید و نظریاتی در آینده بر حذر داشت. در پی این فرمان، همه استادان دانشکده فلسفه و الهیات دانشگاه شهر کونیگزبرگ کتباً متعهد شدند که در دروس فلسفه دین خود از آراء کانت سخن به میان نیاورند. موضع‌گیری کانت در برابر این فرمان سازشکارانه و زیرکانه بود که البته با رویکرد اصولی فلسفه سیاسی او، که برپایه فرمانبرداری و پیروی از نظام حاکم دولتی و سیاسی بود، هماهنگی داشت. وی در پاسخ نامه امپراتور نوشت:

از این پس از هرگونه سخنرانی عمومی درباره دین طبیعی و نیز دین الهی، چه در درسهای خصوصی و چه در نوشته‌ها، چونان وفادارترین رعیت آن اعلیحضرت مطلقاً خودداری خواهم کرد.^۲

اما کانت این تعهد را یک سال پس از مرگ فریدریش ویلهلم دوم، در سال ۱۷۹۸ شکست، در این سال کانت کتابی با عنوان جدال دانشکده‌ها منتشر کرد و در آن بار دیگر نظریاتی را که در کتاب جنجال برانیکز خود عرضه کرده بود دنبال کرد. اما انگیزه‌های سازشکاری کانت را در آن زمان هم باید معلول سالخوردگی و هم موضع‌گیری فکری و فلسفی وی دانست. وی در ماه می سال ۱۷۹۴، به یکی از دوستانش به نام بیستر نوشت:

زندگی کوتاه است، به‌ویژه آنچه پس از هفتاد سال زیستن از آن باقی می‌ماند. اگر باید آن را بی‌نگرانی به پایان برد، ناچار باید گوشه عزلت گرفت.^۳

در همان زمان کانت در ورقه یادداشتی که - پس از مرگش در مجموعه آثارش منتشر

شد - چنین نوشت:

پس گرفتن و انکار عقیده باطنی پستی است؛ اما در عین حال، در موردی مانند مورد کنونی سکوت نمودن وظیفه رعایا است. آنچه انسان بر زبان می‌آورد باید راست باشد؛ اما این بر او لازم نمی‌آورد که همه حقیقت را بی پرده بگوید.^۴

و کانت به همین دلایل خود را مجاز به پنهان کاری می‌دید.

۲- استقلال انسان و تحول دین الهی به دین انسانی در عصر جدید

با تأسیس مسیحیت و سیطره آن بر فرهنگ قرون وسطی، اندیشه الوهیت مرکز ثقل دین باوری قرار گرفت و گویی بین دو مفهوم «دیانت» و «خداپرستی» پیوندی ذاتی و تفکیک‌ناپذیر برقرار شد. اما به دلیل نارسایی‌های کلیسا در دفاع از مسیحیت و عدم سازگاری آن با نیازهای روز، جنبش رنسانس قوت گرفت. اندیشه بنیادین این جنبش تفکیک بین دیانت و الوهیت بود. یکی از حوادث قرون شانزدهم و هفدهم به بعد این بود که با حذف الوهیت، دیانت رنگ بشری گرفت به تعبیر دیگر دین انسانیت به جای دین الوهیت نشست. این اندیشه در انقلاب کپرنیکی کانت - تأسیس دین برپایه اخلاق به جای تأسیس اخلاق برپایه دین - به اوج خود رسید و در کتاب دین در محدوده عقل تنها متبلور شد. کوشش برای حفظ دین و حذف خدا روح عصر جدید را تشکیل می‌دهد و زمینه دین انسانیت را به جای دین در فلسفه کانت فراهم می‌کند: دکارت از یک طرف محکم‌ترین برهان اثبات وجود خدا را به نام برهان وجودی که یادگار آنسلم بود احیا کرد و از طرف دیگر به صراحت اعلام کرد که احکام کلیسا از حوزه شناخت عقلی بیرون است.^۵ بیرون کردن باورهای دینی از قلمرو شناخت توسط دکارت آغاز حذف الوهیت از قلمرو فرهنگ بود.^۶ توماس هابز در کتاب لویاتان از یک طرف اعتقاد خود را صادقانه به مسیحیت بروز می‌دهد و از طرف دیگر برای خدا وجود جسمانی قائل است و به قول کاپلستون، نوعی اصالت ماده دستوری^۷ بنا می‌کند.^۸ جان لاک در عین مخالفت با کلیسا در مورد منشأ الهی حکومت، قوانین طبیعی را قوانین الهی می‌نامد.^۹ نگرش دنیوی در کنار اصالت انسان و فردگرایی - سکولاریزم، اومانیزم ارکان فرهنگ جدید را تشکیل می‌دهند. هیچ‌یک از این مفاهیم الزاماً، بار ضد دینی ندارند بلکه حامل معنای جدیدی از دین هستند. هسته مرکزی این معنا عبارت است از اینکه انسان مخدوم است و جز انسان هرچه هست (حتی الوهیت) در خدمت انسان است.^{۱۰}

جنبش رنسانس به عصر روشنگری انجامید. دوره روشنگری دوره استقرار تدریجی عقل به جای دین یا استقرار دین عقلانی به جای دین الوهی است. نیروی محرک جامعه در انی دوره از دین به عقل منتقل می‌شود و حجیت دینی جای خود را به عقل فردی می‌دهد و جزمیت جای خود را به نقادی می‌سپارد.^{۱۱} بنابر عقاید روشنفکران این دوره، از دیانت

مسیح باید آنچه به کار زندگی می‌آید حفظ و بقیه آن حذف گردد. زبان این متفکران این بود که: آنچه بر کار زندگی نیاید دلبستگی بدان را نشاید^{۱۲}. این عبارت گویای روح تفکر در عصر روشنگری است. آنچه بعدها در آرای دیلتای و هوسرل در آلمان و برگسون در فرانسه به نام فلسفه حیات پیدا شد در عصر روشنگری تدارک شده بود و مسیحیت را از مجموعه تشریفات خشک و فاقد روح زندگی به فلسفه حیات تبدیل می‌کرد و دین از چهاردیواری معبد وارد زندگی انسان‌ها می‌شد. انقلاب کپرنیکی کانت در کتاب دین در ... حاوی این پیام است که: دین برای زندگی کردن است نه زندگی برای دین داشتن و دینی که نتواند جوابگوی نیازهای زندگی زمان خود باشد حق طبیعی آن حذف از صحنه زندگی است.

در نظر کانت اخلاق تعیین کننده شأن دین است. عقل انسان با استقلالی که در عمل اخلاقی دارد مرجع تعیین ارزش‌ها و باورهای دینی است. عقل فردی هر انسانی «عضو قانون گذار قلمرو غایات است». از اینجا مرجعیت و حجیت هر نوع دین تجربی مبتنی بر وحی (ادیان تاریخی) زایل می‌شود؛ زیرا اتکای اخلاق بر ادیان تاریخی موجب نسبیت اخلاق و سلب حاکمیت عقل و اطلاق اصول کلی آن می‌گردد. اخلاق متکی بر دین موجب شقاق و عدم تجانس در ارزش‌های اخلاقی می‌گردد و وحدت و همدلی نوع انسان را به خطر می‌اندازد. از نظر کانت دین قابل دفاع، اصولاً چیزی جز شأن عقلانی اخلاق نمی‌تواند باشد. حتی وجود خداوند به عنوان یکی از مفروضات عقل عملی صرفاً از لوازم تمامیت نظام اخلاقی است. روح تفکر کانتی این است که تکیه اخلاق بر دیانت مغایر استقلال اخلاقی انسان است. زیرا اساس اخلاق به عنوان یک نظام تکلیفی یا وظیفه‌مند، مستلزم اختیار و آزادی انسان است، چیزی که با تکیه اخلاق بر دین مخدوش می‌شود. شرط استقلال انسان این است که اصول اخلاقی او فقط از ذات خود او برخاسته باشد. پس باید دین تابع اخلاق باشد نه برعکس^{۱۳}.

۳- دین و اخلاق

سلامت زندگی انسان در گرو درک مسئولیت و قبول تعهد برای حل مشکلات و مقاومت در مقابل حوادث مخرب و ناسازگار زندگی است. حال اگر نسبت باورهای دینی به مسئولیت زندگی چنان تعریف شود که خود انسان مسئول حوادث زندگی خود نباشد و این حوادث را ناحیه دیگر (مثلاً اراده نامتناهی خداوند) بر انسان تحمیل کند، دین برای اخلاق امر نامبارک و ناخوشایند خواهد بود. بنابراین نسبت دین و اخلاق چگونه نسبتی است؟ آیا دین مصلح اخلاق است یا مخرب آن؟ آیا می‌توان در این مورد حکم قاطع صادر کرد؟ بسته به اینکه آموزش‌های دینی از جهت تقویت یا تخریب مسئولیت اخلاقی انسان، چگونه تنظیم، تعریف و تبلیغ شوند، شرایط متنوع و گوناگونی به وجود خواهد آمد. ادیان مبلغ زهد و رهبانیت و درویشی و ترک دنیا همواره عوامل تخریب اخلاق بوده‌اند. این مسأله در عصر جدید مورد توجه محققان و متفکران قرار گرفته و در این مورد ارزیابی‌های متفاوت از دین ارائه کرده‌اند.^{۱۴} آرای امثال فروید و مارکس و هیوم در مورد آثار تخریبی دین در اخلاق گزنده‌تر و افراطی‌تر است و با موازین تفسیر عقلانی منابع اخلاق و ادیان ابراهیمی ناسازگار است، یعنی بر خلاف آراء تند و افراطی افراد فوق‌الذهر، دین به عنوان یک پدیده فرهنگی می‌تواند توسط خود انسان مناسب با تقویت اخلاق تعریف گردد و عقل انسان در تفسیر کتب مقدسه ادیان آزاد است و می‌توان عناصر مخرب اخلاق را از دین زدود و آن را متناسب با رشد اخلاقی تعریف کرد.

فلسفه دین از نظر کانت

اکنون به جنبه‌های بنیادی رویکرد کانت به دین اشاره‌ای می‌کنیم. در نظر کانت دین باید بر پایه اخلاق استوار شود نه برعکس. کانت قبلاً در انتقاد عقل عملی چنین گفته بود: قانون اخلاقی با مفهوم نیکی برترین چونان متعلق و واپسین هدف عقل ناب عملی به سوی دین رهنمون می‌گردد؛ یعنی به سوی شناخت همه وظایف چونان اوامر خدایی، نه مانند مصوبات یا احکام خودسرانه یک اراده بیگانه حادث، بلکه قانونهای اساسی هر اراده آزادی برای خود که با وجود آن باید چونان فرمانها یا اوامر موجود برترین پذیرفته شوند.^{۱۵}

بدین سان، اخلاق و قانونهای اخلاقی است که ما را به سوی دین می‌برد. پس این دین است که نیازمند به اخلاق است، نه اخلاق به دین. کانت این نکته را با صراحت در آغاز کتابش درباره دین در ... بیان می‌کند:

اخلاق تا آنجا که بر پایه مفهوم انسان چونان موجودی آزاد که درست به دلیل آزادی خود را با قانونهایی نا مشروط مقید می‌کند، استوار شده است، برای شناختن اصول وظایف

خود به مفهوم یا ایده موجود دیگری بر فراز انسان نیازمند نیست. و همچنین، برای رعایت قانون خود به انگیزه دیگری جز خود آن نیاز ندارد. پس به این دلیل اخلاق در مقصود خود به هیچ روی نیازمند دین نیست.

چنانکه دیدیم، خدا نیز به اعتبار هدف قانون اخلاقی باید برای عقل عملی ملحوظ گردد. بدین سان به گفته کانت این مفهوم یا ایده همان نیکی در جهان است که ما برای امکان آن باید به یک موجود برتر اخلاقی و هم توانا و مقدس‌ترین اذعان کنیم. پس اخلاق به نحوی اجتناب‌ناپذیر به سوی دین راهبر می‌شود، از این راه دامنه اخلاق تا مفهوم یک قانونگذار اخلاقی قدرتمند بیرون از انسان گسترده است. قدرتی که اراده او بر آن واپسین هدف (آفرینش جهان) تعلق یافته است که در عین حال می‌تواند و باید هدف انسان نیز باشد.^{۱۷}

چنانکه دیدیم، درک قانون اخلاق به صورت معقولی نشان‌می‌دهد که مستلزم تام فضیلت و سعادت است. به نوشته کانت: «این صورت معقول ناشی از اخلاق است و منشأ آن نیست، غایتی است که تصور آن مشروط به اصول اخلاقی است».^{۱۸} آنچه کانت را به این موضع پایبند می‌کند اصول محوری فلسفه اخلاق اوست که بر خود آیینی اراده‌پیریزی شده است. به عبارت دیگر اراده تابع امر مطلق است و امر مطلق را خود برای خویشتن وضع کرده و مقرر داشته است. هر کس اخلاق را بر شالوده فرمان الهی بنا کند، دیگر - آیینی را پایه آن قرار داده است و، به عقیده کانت، این بزرگترین خطای فلاسفه سلف بوده است.

به عقیده کانت، نخستین خطای دینی این است که انسان گمان برد می‌تواند درباره خداوند حکم جازم صادر کند. دومین خطای ناشی از علم کلام که به دین سرایت می‌کند، الحاد یا نفی باری تعالی است. یکی دیگر از خطاهای دینی این است که بخواهیم خدا را با دلیل‌های کلامی اثبات کنیم. کانت این عمل را سفسطه نامیده است. در کنار سفسطه‌ها که نوعی خطای دینی‌اند، خرافه‌ها نیز نوع دیگری از خطاهای دینی شمرده می‌شوند. مقصود از خرافه این است که انسان در امور دین، بر جای عقل، تابع انفعالات و احوال شخصی یا آرای منقول باشد.^{۱۹}

کانت سه برهان متداول خداشناسی

الف: برهان وجودی ب: برهان کیهان‌شناسی؛ ج: برهان طبیعی، در خداشناسی را نقد می‌کند و آنها را برای اثبات وجود خدا ناتمام می‌داند و سرانجام اثبات خدا را از طریق صور عقل عملی ممکن می‌داند.^{۲۰}

چنانکه دیدیم نقد عقل محض ثابت کرد که تصور ذات اکمل گرچه از حیث نظری بدون محتواست، ولی از لحاظ منطقی محال و مستلزم تناقض نیست و بدین سان جا برای ایمان باز شد. نقد عقل عملی نشان داد که چگونه این مفهوم، به یاری تصور خیر برین، با وظیفه و قانون اخلاق پیوند پیدا می‌کند و بدین ترتیب دارای قسمی محتوای عملی می‌شود. پس در این دو کتاب زمینه برای ایمانی فراهم گشت که موافق و هماهنگ با نتایج حاصله از فلسفه نقدی است و بدین مفهوم، می‌توان آن را ایمان عقلی یا استدلالی نام نهاد. به عقیده کانت، چنین ایمان به این مفهوم دیگر نیز خاصیت عقلی دارد که جانب عقل محض را در حفظ رابطه بین قلمرو طبیعت و عرصه اخلاق و اختیار، نگاه می‌دارد. هر قدر هم تصور کانت از ایمان عقلی دشوار باشد، جای شک باقی نمی‌ماند که این ایمان متعلق به عالم دیانت است و هم با درک قانون اخلاق تفاوت دارد و هم با درک دنیای واقعیات تجربی.^{۲۱}

گرچه «اخلاق ناگزیر به دیانت می‌انجامد» ولی برای پرکردن شکاف منطقی بین اخلاق و صورت عقلی خداوند که قانونگذار اخلاق و فراسوی بشر است، ایمان لازم است.^{۲۲} کانت بین دیانت و عقاید مختلف مذهبی فرق می‌گذارد. فلسفه نقدی مرز میان نظری و عملی صورت عقلی خدا را معین کرد. دیانت این صورت عقلی را حیات می‌بخشد. به نوشته کانت: «دیانت راستین، یکی بیش نیست اما عقیده مذهبی ممکن است اقسام گوناگون داشته باشد... بنابراین شایسته‌تر آن است که بگوئیم فلان شخص پیرو مذهب یهود یا اسلام یا مسیح است تا اینکه او را متدین به این دیانت یا آن دیانت توصیف کنیم».^{۲۳}

دین حقیقی از نظر کانت عبارت از این است که «تمام تکالیف خود خدا را به عنوان واضع کل قانون که باید مورد حرمت واقع شود بدانیم».^{۲۴} اما به خدا حرمت گذاشتن چه معنی دارد؟ معنی آن این است که قانون اخلاقی را اطاعت کنیم و برای ادای تکلیف عمل کنیم. به عبارت دیگر، کانت برای آداب دینی یعنی دعا و اظهار عبودیت و پرستش چه فردی و چه جمعی، ارزش زیادی قائل نبود: «هر چیزی، غیر از طریق سلوک اخلاقی که انسان خیال می‌کند می‌تواند برای خشنودی خدا انجام دهد، توهم دینی محض و عبادت کاذب خداوند است».^{۲۵} این عبارت نشان می‌دهد که به عقیده کانت دینی که هماهنگ با عقل و اخلاق نباشد باید کنار نهاده شود. از دیدگاه او احکام بیرونی و عبادی دین بی‌ارزش است.

اگر اصول اخلاق نادیده گرفته شود و امور دینی تنها از لحاظ اخلاقی محض که فی نفسه می‌تواند موجب خشنودی خدا باشد منظور نشود، دین گونه‌ای بت باوری و بت‌ستایی خواهد بود:

حال اگر کسی به افعالی اقدام می‌کند که فی‌نفسه واجد خصوصیتی نیستند که مطلوب خدا (واجد شأن اخلاقی) واقع گردند و فقط وسیله محسوب می‌شوند، این رضای بی واسطه الهی در مورد او و بنابراین تحقق خواسته‌ها و آرزوهایش، مشمول این اغوا است که او (می‌پندارد) دارای چنان هنری است که می‌تواند از طریق وسایل تماماً طبیعی یک تأثیر فوق طبیعی ایجاد کند. چنین اقداماتی را باید جادو نامید اما من مایلم به جای این لفظ، لفظ آشنای بت‌پرستی را به کار برم.^{۲۶} کانت در مورد دیگر می‌گوید:

«... پس کسی که اطاعت از قوانین موضوعه و حیانی را مقدم بدارد و این قوانین را به عنوان وسیله‌ای برای پرورش خصلت اخلاقی خود، شرط ضروری دین تلقی کند و نیز این قوانین را شرط ضروری جلب رضای خدا بداند و سعی در خوش رفتاری و اصلاح خلق و خوی خود را تابع این اعتقاد تاریخی قرار دهد، رفتار چنین فردی در خدمت به خدا صرف بت‌پرستی است و ماهیت عمل او خدمت دروغین به خدا و پشت کردن به دین حقیقی است.»^{۲۷}

کانت تعلیم اصول و روشهای اخلاقی را در آموزشگاه‌ها و مدرسه‌ها بر آموزش‌های دینی برتری می‌دهد و می‌گوید:

آنچه در آموزش و پرورش بیشترین اهمیت را داراست این است که تعلیمات اخلاقی را با تعلیمات دینی به هم نیامیزند، تا چه رسد که بخواهند نخستین را تابع دومین قرار دهند. [درست آن است که] همیشه آن نخست را، آنهم در واقع با بیشترین مواظبت و تفصیل، به روشن‌ترین وجه بر سنگ دانش بپیامند، چه بدون آن از دین هیچ حاصل نمی‌شود جز ریاکاری و از روی ترس به وظایفی گردن نهادن و شرکت در اعمالی که در دل جای ندارد و در یک کلمه دروغ گفتن.^{۲۸}

کانت در دیباچه دین در ... درباره دین، این گونه داوری می‌کند:

دینی که بی‌پروا بر عقل اعلان جنگ دهد، مدت زیادی در برابر عقل تاب نخواهد آورد.^{۲۹}

باتوجه به مطالب گذشته می‌توان گفت که کانت دین را بر حسب اخلاق و عقل تعبیر می‌کند؛ اما این تعبیر به این معنی نیست که دین از نظر کانت فاقد کلیه عناصر آن چیزی است که ما به آن تقدس و خشوع در برابر خداوند می‌گوییم. چنانکه قبلاً دیدیم، دین در نظر او به معنی جستجوی تکالیف به عنوان اوامر الهی است. ولی خدا در نظر کانت موجودی بیرون از من نیست. فقط فکری در درون من است. خدا همان عقل عملی است که خود بالاستقلال واضع قانون اخلاقی است. بنابراین خدا فقط در درون، پیرامون و بالای سرمن وجود دارد. خدایی که هم در من و هم - مانند خود قانون اخلاقی - بالای سرمن باشد یا اصلاً وجود ندارد یا همان قدرت قانونگذاری عقل عملی است. کانت می‌گوید: «

خدا را فقط در درون خودمان می‌توانیم جستجو کنیم» ... در درون من «موجودی هست که هر چند از من متمایز است، با من رابطه علت و معلولی دارد. مختار است یعنی از قانون طبیعت واقع در زمان و مکان، تبعیت نمی‌کند، از درون مرا هدایت می‌کند (تحسین یا تقبیح می‌نماید) و من انسان، خودم، همین «موجودم». این موجود ذات یا جوهری خارج از من نیست، و عجیب‌تر اینکه: علیت (انسان نسبت به افعالش) عبارت است از جبر بر عمل از روی اختیار اما نه به عنوان «ضرورت طبیعت»^{۳۰}.

کانت عقیده داشت ما خدا را فقط به عنوان یک حاکم خیرخواه دوست داریم نه به دلیل کمالاتش، ما فقط اراده خیر خداوند را دوست داریم^{۳۱}. این عبارت نشان می‌دهد که خدای کانت ابزاری در جهت فعل اخلاقی است. کانت می‌کوشید ایمان مسیحی را تابع عقل و غیردینی سازد: «چنین شناختی (شناخت قانون اخلاقی) خود به خود ما را به اعتقاد به خدا و یا حداقل به مفهوم خدا به عنوان یک قانون‌گذار اخلاقی هدایت می‌کند؛ و بنابراین به یک اعتقاد دینی ناب می‌انجامد که نه فقط هر انسانی آن را درک می‌کند بلکه در عالیترین درجه حرمت و قداست قرار دارد. البته هدایت در این مسیر چنان طبیعی است که وقتی انسان می‌خواهد سعی و تلاش خود را در این زمینه به کاربرد متوجه می‌شود هر فردی، بدون اینکه در این مورد تعلیم دیده باشد، این معنا را تماماً و کاملاً از درون خود بروز می‌دهد. پس نه فقط این یک اقدام خردمندانه است که انسان با این شناخت آغاز کند و اعتقاد تاریخی خود را با آن تطبیق دهد و تابع آن گرداند بلکه یک تکلیف است که این معرفت را شرط عالی امید به مشارکت در سعادت قرار دهیم که باور دینی بر ما وعده داده است»^{۳۲}.

نقد و نظر

نظر کانت درباره هستی خدا، در مراحل پایانی زندگی‌اش، صورتهای گوناگون و گاه متناقض به خود گرفته است. در آثار منتشره پس از مرگ کانت، مفهوم آگاهی از تکلیف به عنوان آگاهی از حضور خداوند اهمیت و تقدم پیدا کرده است. در اینجا بعضی اندیشه‌هایی را که کانت درباره خدا در یادداشت‌هایش گنجانده است نقل می‌کنیم:

مفهوم محض (ایده) خدا در عین حال یک درخواست هستی اوست ... اندیشه‌ای درباره او در عین حال باور به اوست ... خدایی هست، زیرا یک فرمان مطلق هست ... فرمان مطلق ... برهان عملی بر هستی خداست ... قضیه «خدایی هست» یک مفروض واجب عقل ناب عملی است ... ذواتی هستند که هر چند فقط در اندیشه فیلسوف جای دارند، اما دارای واقعیت اخلاقی عملی‌اند. اینها عبارت‌اند از: خدا، جهان پهناور، و انسان در جهان که تابع فرمان قاطع است ... خدا چیزی بیرون از من نیست، بلکه اندیشه خودم

است. یاوه است که بپرسند «آیا خدایی هست ؟ ... این قضیه که «خدا» هست صرفاً یک اصل درون‌ذهنی اندیشه است ... خدا محصول عقل ماست ... عقل از خود مفهوم خدا را پدید می‌آورد ... مفهوم روح، خدا و مانند اینها مفاهیم اعتباری‌اند که در واقع بر خود استوارند. واقعی نیستند، ایدآلی‌اند ... اما هستی چنین موجودی (خدا) می‌تواند فقط از لحاظ عملی درخواست (مصادره) شود؛ یعنی ضرورت اینکه چنان عمل کنیم که گویی به فرمان این موجود هراس‌انگیز اما رستگاری بخش عمل کرده‌ایم ... خدا فقط می‌تواند در ما یافت شود ... در فرمان مطلق، فرض بر این نیست که جوهری برتر از من هست که فرمانهای تخلف‌ناپذیر به من می‌دهد، بلکه امر یا نهی از سوی عقل خود من است ... آن فرمان دهنده بیرون از من (انسان) چونان جوهری متمایز از انسان نیست.^{۳۳}

و درباره خدا سخن را چنین به پایان می‌رساند :

همین بهتر است که دانای هستی او نباشیم؛ و با این حال به هستیش ایمان داریم.^{۳۴} در واقع نمی‌توان دانست که کانت اگر فرصت پیدا می‌کرد چگونه مفاهیم متعدد مندرج در یاداشتهای تشکیل دهنده این آثار را منظم می‌کرد و بسط و تفصیل می‌داد. ولی ظاهراً هر چند مفهوم قانون اخلاقی را به عنوان یگانه طریقه صحیح ایمان به خدا حفظ می‌کرده است، با این همه تمایل پیدا کرده است که قرب و درونماندگاری خدا و آگاهی از آزادی و اختیار اخلاقی و آگاهی از الزام و تعهد اخلاقی را به عنوان آگاهی از حضور خدا بیشتر تأکید کند.

این هم روشن است که فلسفه دینی کانت از بعضی جهات تحت تأثیر نهضت روشنگری است. مثلاً در تعبیر شعور دینی، کانت به ادیان تاریخی، یعنی دین چنانکه واقعاً موجود است، اهمیت زیادی نمی‌دهد. و هگل بعد از او خواسته است این نقص را بر طرف سازد. ولی به طور کلی فلسفه دینی کانت سعی در این راه است که عالم فیزیک نیوتونی یعنی عالم واقعیت تجربی تابع قوانین علی‌را، که نافی آزادی است، با عالم شعور اخلاقی و آزادی و اختیار وفق دهد، عقل نظری به خودی خود فقط می‌تواند بگوید که ستمحالی در مفهوم آزادی و مفهوم حقیقت ناپدیداری فوق تجربی نمی‌بیند. مفهوم قانون اخلاقی، از طریق ارتباط «لاینفک» آن با مفهوم آزادی، به ما اطمینان عملی می‌دهد که چنین حقیقتی وجود دارد و ما به این حقیقت به عنوان موجودات عاقل تعلق داریم.^{۳۵} بنابراین می‌توان گفت فلسفه کانت پاسخی بود به علم و دین، که از نظر پیچیدگی معرفت شناختی، از پاسخی که قبلاً دئیسم [= خدا پرستی طبیعی] داده بود فراتر بود. هم او احترام بسیاری برای علم نیوتونی قائل بود، و اصرار داشت که دعاوی معرفت [= دانش] باید محدود به روابط مبتنی بر تجربه بین پدیده‌های طبیعی باشد. با این وصف - بر اثر رعایت سنت دینی و سابقه تورعی [: پیتیستی] خودش اهمیتی زیادی به نیت اخلاقی و نیک و بد و گناه و صواب و

تمیز حق و باطل می‌داد. ولی دراهمیت و اولویت دادن به اخلاق و ثانوی دانستن دین، از سنت فاصله گرفته بود. از آنجا که فرزند «عصر عقل» بود، اخلاق را تابع اصول عقل کلی، تعبیر می‌کرد. ولی در اینکه برای «عقل نظری» محدودیتهائی قائل بود، و در اینکه «عقل عملی» را مبنای دین قرار می‌داد، از افق آن عصر فراتر می‌رفت، از نظر او نظام طبیعت و نظام اخلاق هر دو عقلانی بودند، ولی حوزه‌های جداگانه داشتند.^{۳۶}

کانت به این ترتیب، مصالحه موقت بین علم و دین برقرار ساخته بود، هریک حوزه و وظیفه خود را داشت، و با دیگری رقابت و معارضه‌ای نداشت.

دین ملزم نبود با استناد و توسل به رخنه‌های رو به کاهشی که در تحلیل و توصیف علمی هست، یا شواهد ادعائی اتقان صنع، از خود دفاع کند. در حوزه پدیده‌ها، علم بلامنازع است و قوانینش اطلاق کلی دارد. نقش عقاید دینی، گسترش تبیینهای علمی نیست، بلکه این است که حیات اخلاقی انسان را با ربط دادنش به «فرجامین حقیقت»، روشنتر و ریشه دارتر گرداند.^{۳۷}

از نظر کانت، علم و دین حوزه‌های بکلی متفاوتی دارند. حوزه معرفت ممکن، متعلق به علم است، و علم آزادی کاملی در کشف و کاوش این حوزه، با روشهای خود دارد. وظیفه دین، راهنمایی و روشنگری ایثار اخلاقی ما و آرامش هر چه جامع‌تر بخشیدن به آن است.^{۳۸}

همانطور که پیشتر اشاره شد، کانت تصریح کرده است که «ندیده گرفتن دانش [=معرفت] را به منظور جا باز کردن برای ایمان، لازم یافته است» عملاً نوشته‌های انتقادی او - بویژه شکاکیتش به - الهیات طبیعی و متافیزیکی - تأثیر مستقیم‌تری در بازسازی الهیات بر مبنائی اخلاقی، داشته است تا فعالیتهای دیگرش. با این وصف نفوذ آراء سازنده او در بخش اعظم فلسفه و کلام قرن نوزدهم مشهود است. در ایده‌آلیسم (اصالت تصور) فلسفی (هگل و پیروانش) عناصر اصالت عقلی تفکر کانت، به قیمت فروگذاری گرایشهای اصالت تجربی و ضد متافیزیکی او، پرورده شده است و چهارچوب‌های ذهن یا قوالب آگاهی، همچون انگاره حقیقت، مقبول افتاده و خداوند به آگاهی (ذهن) مطلق تعبیر شده است. در لیبرالیسم کلامی پروتستان، تعبیر اخلاقی کانت از دیانت، آمیخته به وفاداری او به - فحوای کلامی اخلاق «اهل کتاب» (یهودی - مسیحی) بود.^{۳۹} دوستش یاخمان [R.B.Jachmann] که زندگی‌نامه او را نوشته است، می‌گوید کانت با اینکه عمیقاً متدین بود، از هرگونه مراسم و آداب ظاهری دینی دوری می‌جست.

کانت به هر عقیده مذهبی، بخصوص به مسیحیت، به سبب تعالیم اخلاقی مندرج در آن، احترام می‌گذاشت. در نامه‌ای به تاریخ ۲۸ آوریل ۱۷۷۵ به لاوتر می‌نویسد: «من میان تعالیم مسیح و گزارشی که درباره تعالیم او در دست داریم، فرق می‌گذارم و برای اینکه به

تعالیم وی دست یابم، بیش از هر چیز می‌کوشم تا تعلیمات اخلاقی را از دستورهای انجیل جدا کنم. مسلم اینکه آموزهٔ بینادی انجیل همانا تعالیم خود مسیح است و دستورهایی که در آن کتاب آمده، فقط ممکن است جنبهٔ تکمیلی داشته باشد...».

و باز در همان نامه می‌نویسد:

من برای گزارش صاحبان انجیلها و حواریون نهایت احترام را دارم و بر همان راه آشتی که ایشان خبر تاریخی آن را داده‌اند یا بر هر طریقت و وسیلت دیگری که ممکن است در حکمت پوشیدهٔ خداوند نهان باشد، خاضعانه تکیه می‌کنم، زیرا تازه به فرض که بتوانم این طریق را معین کنم، به هیچ رو انسان بهتری نخواهم شد چون این صرفاً وسیلهٔ فعل حق تعالی است و ممکن نیست من آنچنان جسور و گستاخ شوم که همین را وسیلهٔ حقیقی رستگار شدن خود بدانم... من آنقدر بر عصری که گزارش صاحبان انجیلها و حواریون در آن صادر شده نزدیک نیستم که به اخذ چنین تصمیمهای خطرناک و گستاخانه مبادرت ورزم.

در آثار منتشر شدهٔ کانت دربارهٔ فلسفهٔ دین هیچ چیز نیست که با نص این نامه یا روح آن مابینت داشته باشد. کانت بر این باور بود که شخص می‌تواند برآستی متدین باشد بی آنکه در عقاید اهل هیچ یک از مذاهب سازمان یافته، شریک شود و خود نیز عمری به همین قاعده زندگی کرد و شالودهٔ فلسفهٔ دینی کانت همین است.

پی‌نوشت:

- ۲۹۵ و ۲۹۶ به نقل از صانع پور، مریم، خدا و دین ... چاپ مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ص ۸۹
- ۲۰- ادیانی، سیدینوس، باز اندیشی فلسفه کانت، چاپ انتشارات نقش جهان، ص ۴۳۱، مجتهدی، کریم، فلسفه نقادی کانت، چاپ مؤسسه نشر هما، ص ۸۸، فروغی محمدعلی، سیر حکمت در اروپا، تهران، ج ۱، چاپ اول، وال، ژان، مابعدالطبیعه.
- ۲۱- کورنر اشتفان، همان، ص ۳۲۲.
- ۲۲- کانت، دین در ... ص ۶ به نقل از همان.
- ۲۳- همان ص ۱۰۸.
- ۲۴- کانت دین در محدوده عقل تنها ص ۱۰۳، به نقل از کاپلستون، تاریخ فلسفه ج ۶، ص ۳۴۹.
- ۲۵- همان، ص ۱۷۰ به نقل از کورنر اشتفان، پیشین، ص ۲۲۳ و خراسانی، شرف‌الدین پیشین ص ۲۵۴.
- ۲۶- کانت، دین در ... ترجمه صانعی، منوچهر، چاپ انتشارات نقش و نگار، ص ۲۳۳، چاپ آکادمی (متن اصلی) ص ۱۷۸.
- ۲۷- همان ص ۲۳۴ و متن اصلی ص ۱۷۹.
- ۲۸- متافیزیک اخلاق، بخش ۲، آثار، ج ۶، ص ۴۸۴، به نقل از خراسانی، شرف‌الدین پیشین، ص ۳۵۴.
- ۲۹- دین در ... مجموعه آثار، ج ۶، ص ۱۰، به نقل از خراسانی، شرف‌الدین، پیشین، ص ۳۵۵، کانت، دین در ... ترجمه صانعی، منوچهر، ص ۴۸.
- ۳۰- Greene, Kant selections, p.335 به نقل از اتین ژیلسون، نقد تفکر فلسفی غرب، ترجمه احمدی، احمد، صص ۲۲۱، ۲۲۰، چاپ انتشارات حکمت.
- ۳۱- کانت، دین در ... پیشین، ص ۲۳۹ و ۲۳۸ و چاپ آکادمی صص ۱۸۲ و ۱۸۳ و نیز صانع پور، مریم، پیشین، ص ۱۰۰.
- ۳۲- همان، ص ۲۳۷ و ۲۳۸، چاپ آکادمی، ص ۱۸۲.
- ۳۳- کانت، مجموعه آثار، ج ۲۱، در صفحات متعدد، به نقل از خراسانی، شرف‌الدین پیشین، صص ۳۵۵ و ۳۵۶.
- ۳۴- همان.
- ۳۵- جهت روشن شدن بیشتر ر.ک به: کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۵، ایان باربور، علم و دین، پیشین و کانت، یاسپرس.
- ۳۶- ایان باربور، پیشین ص ۹۵.
- ۳۷- ایان باربور، پیشین، کانت، دین در ... ص ۱۰، چاپ آکادمی، ص ۴۸ (در ترجمه فارسی).
- ۳۸- E. A. Burtt, types of Religioas Philosophy, rev. ed. new york: Harper and Brathers, 1951), P. 266. به نقل از ایان باربور، پیشین، ص ۹۵.
- ۳۹- همان.
- ۴۰- کورنر، اشتفان، پیشین، ص ۳۲۴.

- ۱- جهت مطالعه بیشتر مراجعه شود به : کانت، دین در محدوده عقل تنها، ترجمه صانعی، منوچهر، مقدمه مترجم و ایان باربور، علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ مرکز نشر دانشگاهی، مقدمه، بخش یکم: دین و تاریخ علم.
- ۲- خراسانی، شرف‌الدین، از برونو تا کانت، چاپ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۳۵.
- ۳- همان، ص ۳۵۱.
- ۴- همان.
- ۵- دکارت، کتاب قواعد هدایت ذهن، ترجمه صانعی، منوچهر.
- ۶- کانت در محدوده عقل تنها، ترجمه منوچهر صانعی، مقدمه مترجم، ص ۱۷، چاپ انتشارات بین‌المللی الهدی.
- ۷- Methodical materialism
- ۸- تاریخ فلسفه، ج ۵، چاپ انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش به نقل از همان.
- ۹- رساله دوم دریاب حکومت مدنی به نقل از همان.
- ۱۰- صانعی، منوچهر، مقدمه بر دین محدوده عقل تنها، ص ۱۷.
- ۱۱- جهت اطلاع بیشتر ر.ک به ۱- ادیان باربور، علم و دین، ترجمه خرمشاهی، بهاء‌الدین و ۲- کانت، دین در محدوده عقل تنها، ترجمه صانعی، منوچهر.
- ۱۲- همان.
- ۱۳- Paulhelm, religion (بولتن مرجع ص ۳۶) به نقل از کانت، دین در محدوده ... ترجمه صانعی، منوچهر، مقدمه مترجم ص ۲۰.
- ۱۴- نقل به معنی از کانت، دین در ... ترجمه صانعی، منوچهر، ص ۲۸ و نیز جهت اطلاعات بیشتر رجوع شود به میرچالایاده، فرهنگ و دین، ترجمه (زیر نظر) بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ طرح نو، جان هیگ، فلسفه دین، ترجمه بهرام راد، انتشارات الهدی، هیوم، تاریخ طبیعی دین، ترجمه حمید عنایت، چاپ خوارزمی.
- ۱۵- انتقاد عقل عملی، بخش ۱، کتاب ۲، فصل ۲ بهره ۵، به نقل از شرف‌الدین خراسانی از برونو تا کانت، ص ۳۵۱.
- ۱۶- کانت، دین در حدود ... پیشگفتار، مجموعه آثار، چاپ آکادمی، ص ۳، کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۶، ص ۳۴۸، خراسانی، شرف‌الدین، از برونو تا کانت، ص ۳۵۲، کورنر، اشتفان، فلسفه کانت، ترجمه عزت الله فولادوند، ص ۳۲۱.
- ۱۷- همان.
- ۱۸- کانت، دین در محدوده ... ص ۵ به نقل از کورنر اشتفان، فلسفه کانت، ص ۳۲۲.
- ۱۹- ایمانوئل، کانت؛ «دین طبیعی» ترجمه صانعی، فصلنامه ارغون، ش ۵ و ۶، تابستان ۱۳۷۴.